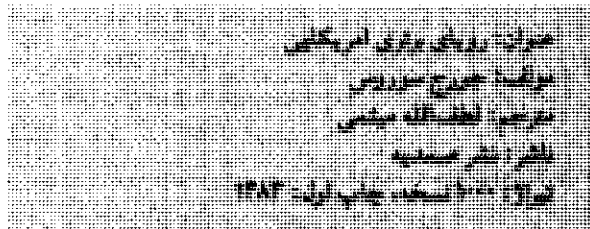
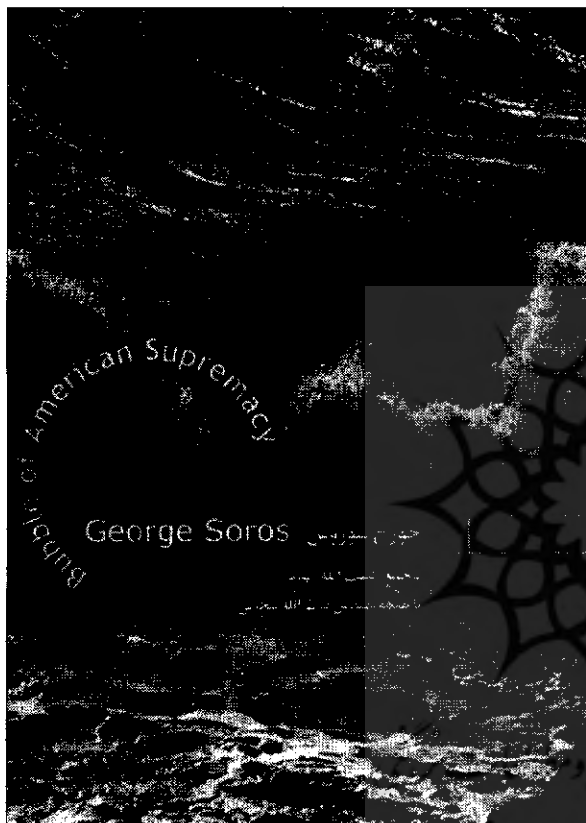


در حاشیه یک نزاع ایدئولوژیک

ما محکوم به اشتباه کردن هستیم

هجری



"من نیز همچون بسیاری دیگر در سراسر جهان دکترین اقدام نظامی پیشگیرانه آقای بوش را فوق العاده خطرناک می دانم."

این عبارت که در نخستین پاراگراف کتاب *Supremacy Bubble of American* بیان می شود نقطه مرکزی تحلیل جورج سوروس سرمایه دار مجاری تبار از استراتژی نئوکانها در امریکاست. او ظاهراً نگران پیامدی است که در فرازهای مختلف کتاب از آن به عنوان یک رویکرد متعصبانه و یک جانبه گرایانه یاد می کند. سوروس معتقد است تا زمانی که گرایش غالب نئوکانها از آزمون های مختلف سر بلند بیرون آید موجب تقویت بیشتر دیدگاه های تعصب آلود خواهد شد. به حدی که این دیدگاه ها کاملاً از واقعیت فاصله می گیرند، اما در نهایت لحظه کشف حقیقت می رسد و در این لحظه بازیگران از شکافی که دیدگاه آنان را از واقعیت جدا ساخته آگاه می گردند، اما مرحله بازگشت ممکن است شدیدتر و فاجعه آمیزتر باشد، این امر به ترکیدن حباب شباهت دارد. (ص ۱۷۲)

دارای ریشه تاریخی می داند و چنین می گوید:
 "حساسیت خود من نسبت به زیاد روی های دولت بوش تا حدود زیادی به سابقه ام برمی گردد. من در زمان جنگ جهانی دوم در مجارستان در خانواده های یهودی بزرگ شدم. شاهد اشغال کشورم توسط نیروهای آلمان و شوروی بودم و در همان سنین پایین آموختم که نظام های سیاسی چگونه بر ادامه حیات افراد تأثیر می گذارند. هنگامی که از زبان پرزیدنت بوش می شنوم "یا با ما هستند یا با تروریست ها"^(۱) زنگ خطر در گوشم صدا می کند. (ص ۱۸)

سوروس که به تأثیر پذیری خود از تئوری پوپر در مرز بندی جوامع بسته و باز اشاره می کند. دکترین بوش را در تعارض با ویژگی های یک جامعه باز توصیف می کند و به صراحت می گوید:

"این همان امریکایی نیست که من به عنوان وطن خود برگزیدم." (ص ۱۸) رویای بوش برای برتری مطلق امریکا هم

برای کسانی که جورج سوروس را به عنوان یکی از حلقه های موثر شرکت های فراملیتی می شناسند این پرسش به جد مطرح است که او از چه منظری به نقد نئوکانها پرداخته است. با مطالعه اجمالی کتاب می توانیم عوامل متعددی را به عنوان انگیزه های سوروس در نقد دکترین بوش شناسایی کنیم، اما به نظر می رسد آنچه اهمیت بیشتر دارد متوقف نمودن در انگیزه های شخصی سوروس و راه یافتن به دلایل بنیادین است که او با احتیاط و محافظت کاری از آنها سخن می گوید. ما نیز تلاش می کنیم که تا حد امکان لایه های مختلف این تحلیل بیچیده را کالبدشکافی کنیم تا از ورای آن به ارزیابی دقیق تری از صفت بندی های سرمایه داری جهانی دست یابیم.

حساسیت تاریخی و ایدئولوژیک

سوروس در پیشگفتار کتاب، حساسیت خود را به دکترین بوش

دست‌نیافتنی است و هم در تعارض با اصولی که امریکا به‌طور سنتی از آن پشتیبانی نموده است. (ص ۱۷)

سوروس تلاش می‌کند که به خواننده کتاب بقبولاند که حساسیت او به دکترین بوش در وهله نخست ناشی از یک ساختار معرفتی و ایدئولوژیک است که در عین حال ریشه‌های تاریخی دارد. او می‌گوید: "من در کتاب خودم چارچوب نظری پوپر را فراتر از قلمرو روش‌های علمی مورد توجه قرار داده‌ام. من این چارچوب را در مورد موقعیت‌های اجتماعی به کار بردم و فرضیه‌ای را به‌وجود آوردم که از نظریه پوپر رادیکال‌تر است. پوپر می‌گوید که ممکن است اشتباه کنیم، من مدعی هستم که به‌عنوان بازیگران موقعیت‌های اجتماعی ما محکوم به اشتباه‌کردن هستیم. اگرچه گستره و ماهیت سوء برداشت‌های ما ممکن است با یکدیگر متفاوت باشد، من این نظریه را خطاپذیری بنیادی می‌نامم." (ص ۱۶۲)

سوروس دیدگاه نئوکان‌ها را نقطه مقابل این نظریه می‌بیند و آنان را به‌عنوان نیروهایی در بند جزئیات‌های ایدئولوژیک توصیف می‌کند. او می‌گوید: "علوم مدرن دیگر نسبت به جهان، دیدگاه جزم‌گرایانه ندارد، بقای شایسته‌ترین موجودات دیگر تنها در گرو رقابت نیست. دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مردم تنها حاصل منافع مادی آنها نیست و بازارهای مالی نیز لزوماً به سمت تعادل حرکت نمی‌کنند. ایدئولوژی سلطه در امریکا که به‌طور هم‌زمان در افکار مارکس و داروین ریشه دارد، اندیشه‌های کهنه و غلط به‌شمار می‌رود. این ایدئولوژی اصل عدم قطعیت انسانی و فرضیه خطاپذیری بنیادی را که اصول جوامع باز به‌شمار می‌روند، نادیده گرفته است." (ص ۱۷۰)

در ظاهر این‌گونه به‌نظر می‌آید که سوروس تضاد خود با نئوکان‌ها را در یک چارچوب معرفتی (ایستتمولوژیک) دنبال می‌کند و به‌عنوان پیرو وفادار پوپر از آسیب‌شناسی جوامع باز به این نتیجه دست یافته که ایده‌ها و خط‌مشی نئوکان‌ها در تضاد با یک ساختار دموکراتیک است. خود او نیز تلاش می‌نماید مخاطب را قانع کند که موضع‌گیری‌هایش ربطی به منافع مادی او ندارد و آسیب‌شناسی دکترین بوش ناشی از یک رشته حساسیت‌های ایدئولوژیک است. با آن‌که نمی‌توان شکاف ایدئولوژیک و معرفتی سوروس با دکترین بوش را نادیده گرفت، اما غفلت از جناح‌بندی‌های سرمایه‌داری جهانی نیز ما را از پرداختن به دیگر وجوه اختلاف سوروس به‌عنوان یک فراملیتی با نئوکان‌ها بازمی‌دارد. او پیش از این نیز در کتاب "درباره جهانی شدن" از زیاده‌روی‌های "بنیادگرایان بازار" ابراز نگرانی کرده بود، یعنی جریانی که به صورت افراطی با هرگونه دخالت در سازوکار بازار مخالفند و

فصل پنجم
۱۳۸۳
ایمان‌زادین

مناسبات اقتصادی را تنها بر مبنای رقابت و نه همکاری تعریف می‌کنند. سوروس بنیادگرایی بازار را موجد گونه‌های خشونت فرض می‌کند که به چیزی جز نابودی رقبا منجر نمی‌شود. او می‌گوید:

"تلاش برای کسب برتری نظامی رابطه نزدیکی با بنیادگرایی بازار دارد که به‌نوبه خود بر رقابت تأکید دارد و همکاری را طرد می‌کند، اما دولت بوش موفق شد با سوءاستفاده از تهدید تروریسم حتی از این هم فراتر رود." (ص ۱۹)

سوروس که تمایل خود به حزب دموکرات امریکا را پنهان نمی‌کند، پیش از برگزاری انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری امریکا که منجر به انتخاب مجدد جورج بوش شد، تلاش بسیاری کرد که این اتفاق صورت نگیرد. تا آنجا که می‌گوید: "در گذشته برنده شدن یکی از این دو حزب در انتخابات را مسئله مرگ و زندگی نمی‌دانستیم، اما اکنون چنین اعتقادی داریم." (ص ۱۵۳)

با این حال به نظر می‌رسد گرایش او به حزب دموکرات پیش از آن‌که ناشی از گرایش‌های سیاسی و حزبی باشد، محصول یک ارزیابی کلان از چشم‌انداز تحولات جهان سرمایه‌داری است.

۱۱ سپتامبر نقطه‌عطف یک تحول ایدئولوژیک

سوروس معتقد است که تا قبل از ۱۱ سپتامبر زیاده‌روی‌های ناشی از ایدئولوژی‌های غلط در چارچوب عملکرد معمول دموکراسی باقی می‌ماند و حفظ می‌شد اما با اوج‌گرفتن شعار جنگ با تروریسم چارچوب‌های دموکراسی در نوردیده‌شد و شرایط جدیدی شکل گرفت. محافظه‌کاری جدید از دیدگاه سوروس یک ایدئولوژی جامع است که نقش همکاری را در ادامه حیات افراد شایسته نادیده می‌گیرد و تمام تأکید خود را بر رقابت قرار می‌دهد. این ایدئولوژی در عرصه اقتصاد

مبتنی بر رقابت شرکت‌هاست، در روابط بین‌الملل رقابت دولت‌ها را پیش می‌کشد و در چارچوب داروین‌سوم اجتماعی، بنیادگرایی بازار را شکل می‌دهد که به چیزی جز حذف رقبا منجر نمی‌شود و در نهایت‌ترین شکل خود به دنبال ایجاد سلطه مطلق امریکا بر جهان است. با این حال سوروس معتقد است که تمامی اعضای دولت بوش طرفدار این ایدئولوژی نیستند و شاید به همین علت است که او خود را در پیگیری یک مبارزه ایدئولوژیک با نئوکان‌ها تنها نمی‌بیند و علاوه بر جریان چپ جناح‌های قدرتمندی را در جریان سرمایه‌داری جهانی پشت سر خود می‌بیند، بویژه جریان‌های فراملیتی که بوی خطر را از ایدئولوژی حذفی نئوکان‌ها احساس می‌کنند.

بیانیه سال ۱۹۹۲ سند تمامیت خواهی نئوکان‌ها
بیانیه سال ۱۹۹۷ صادر شده از سوی

سوروس که به تأثیر پذیری خود از تئوری پوپر در مرزبندی جوامع بسته و باز اشاره می‌کند. دکترین بوش را در تعارض با ویژگی‌های یک جامعه باز توصیف می‌کند

سوروس تلاش می‌کند که به خواننده کتاب بقبولاند که حساسیت او به دکترین بوش در وهله نخست ناشی از یک ساختار معرفتی و ایدئولوژیک است که در عین حال ریشه‌های تاریخی دارد

محافظه‌کاران جدید که امضای افراد مشهوری چون دیک جنی، دونالد رامسفلد، فرانسیس فوکویاما و زلمای خلیل‌زاد پای آن دیده می‌شود به روشنی بر هژمونی خواهی آمریکا تأکید می‌کند. در بخشی از این بیانیه می‌خوانیم "با نزدیک شدن پایان قرن بیستم ایالات متحده به عنوان قدرت بلامنازع جهان در جایگاه خود ایستاده است." این بیانیه با انتقاد از کلیتون بر این نکته پای می‌فشارد که هژمونی آمریکا در گرو تصویب یک دکترین تهاجمی است که به نوعی ادامه سیاست‌های دولت ریگان است. در بخش دیگری از این بیانیه می‌خوانیم: "امریکا در زمینه حفظ صلح و امنیت در اروپا، آسیا و خاورمیانه از نقش حیاتی برخوردار است و اگر ما در ایفای مسئولیت‌های خویش افعال بورزیم با دست خود منافع بنیادین خویش را دچار چالش کرده‌ایم."^(۳۱)

سوروس این دیدگاه را یک ایدئولوژی سلطه‌طلبانه توصیف می‌کند که با اصول جامعه باز در تعارض است و با آن که پیش از این نیز هواداران خاص خود را داشته، اما اکنون به شکل راهبرد دولت ایالات متحده تعیین‌کننده کنش‌ها و واکنش‌های دولتمردان آمریکایی شده است. سوروس می‌گوید:

"این ایدئولوژی فرض می‌کند که ما چون قوی‌تر از دیگران هستیم، پس از آنها بهتر می‌فهمیم و باید حق طرف ما باشد. در اینجاست که بنیادگرایی مذهبی با بنیادگرایی بازار در هم می‌آمیزد تا ایدئولوژی سلطه آمریکا را تشکیل دهد." (ص ۳۲)

سوروس با تأکید بر این موضوع که نئوکان‌ها گسترش دموکراسی در جهان را مشروط به حاکمیت خود کرده‌اند، آن را یک نوع خودمحموری پیچیده ارزیابی می‌کند که با مفهوم واقعی آزادی و دموکراسی در تضاد است. او می‌گوید: هنگامی که پرزیدنت بوش به عادت معمول خود می‌گوید که آزادی پیروز خواهد شد، در واقع این منظور را دارد که آمریکا پیروز خواهد شد."

در اینجا سوروس با اشاره به پیشینه ذهنی خود از این گونه بازی‌های لفظی با لحنی گزنده می‌گوید:

"من به بازی‌های ذهنی مورد اشاره اورول (۳) حساسیت ویژه‌ای دارم چون در مجارستانی بزرگ شدم که ابتدا تحت سلطه آلمان نازی بود و بعد به چنگال کمونیست‌ها افتاد."

سوروس این دیدگاه بوش را که آزادی با ارزش‌های آمریکایی است مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید:

"او نگرش بسیار ساده‌اندیشانه‌ای در مورد صواب و خطا دارد، ما بر صواب هستیم و آنها بر خطا! اینها همه با اصول

جامعه باز تعارض دارد که می‌پذیرد شاید ما بر خطا باشیم. این مضحک است که حکومت موفق‌ترین جامعه باز جهان به دست ایدئولوگ‌هایی بیفتد که اصول اولیه جامعه باز را نادیده می‌گیرند. شصت‌سال پیش که کارل پوپر کتاب خود را با عنوان جامعه باز و دشمنان آن به رشته تحریر درآورد چه کسی می‌توانست تصور کند که ایالات متحده خود روزی یک تهدید برای جامعه باز به حساب خواهد آمد." (ص ۳۳)

سوروس ابراز نگرانی می‌کند که کشور آمریکا در چنگال یک ایدئولوژی تندرو گرفتار است که نه تنها نقش این کشور را در جهان تغییر می‌دهد، بلکه ماهیت خود آن را عوض می‌کند.

یک تناقض جانکاه

با آن که سوروس بر مرزبندی ایدئولوژیک تئوری جامعه باز و دیدگاه سلطه‌جویانه نئوکان‌ها تأکید می‌کند، اما در تعریف حاکمیت ملی کشورها و مکانیسم مداخله در امور داخلی آنان با چالشی تئوریک مواجه می‌شود.

او می‌پرسد: "چگونه می‌توان در امور داخلی دولت‌های حاکم مداخله کرد، ثانیاً چگونه می‌توان اطمینان یافت که این مداخله در جهت منافع مشترک عمومی است؟ اکثر نهادهای بین‌المللی موجود و برجسته‌تر از همه آنها سازمان ملل متحد، اتحادیه‌هایی متشکل از دولت‌های حاکم‌اند که تمایل دارند منافع ملی خود را مقدم بر مصالح مشترک قرار دهند، بدین ترتیب چه کسی و بر چه مبنایی از اختیار مداخله برخوردار خواهد بود؟" (ص ۹۹)

سوروس در پاسخ به این پرسش می‌گوید "حاکمیت متعلق به مردم است و انتظار می‌رود که مردم آن را از طریق فرایند انتخابات به دولت برگزیده خود واگذار کنند، اما همه دولت‌ها به صورت دموکراتیک انتخاب نمی‌شوند و حتی دولت‌های دموکراتیک نیز ممکن است از قدرتی که به آنها واگذار شده سوءاستفاده کنند. اگر شدت سوءاستفاده از قدرت به حدی باشد که مردم از فرصت اصلاح آن محروم گردند، مداخله خارجی موجه است. مداخله بین‌المللی تنها راه نجات موجود برای ستمدیدگان است." (ص ۱۰۰)

در اینجا دیدگاه سوروس با نئوکان‌ها نزدیک می‌شود، چرا که دکترین بوش نیز مدام بر ویژگی نجات‌بخشی عملیات‌های نظامی آمریکا تأکید می‌کند، به همین خاطر سوروس در عین تأکید بر ضرورت برخی مداخله‌ها در امور کشورها تلاش می‌کند که در ارائه راهکارها مرز خود را با دکترین بوش مشخص کند. او می‌گوید:

"حاکمان یک کشور مسئول حمایت از

درواقع نقد ایدئولوژیک سوروس از

یک‌جانبه‌گرایی و برتری‌جویی

دکترین بوش بیش از آن که به

جنبه‌های معرفتی

(اپیستمولوژیک) این دکترین

معطوف باشد، به تأثیرات عینی آن

در مناسبات تجاری و اقتصادی

توجه دارد و نباید چنین اندیشید

که این میلیارد در مجاری تبار در

کتاب خود منادی یک اندیشه

رهایی‌بخش ضد امپریالیستی شده

است. سوروس نمی‌تواند نگرانی

خود را پنهان کند که افراطی‌گری

نئوکان‌ها جهانی شدن اقتصاد را در

معرض نابودی قرار می‌دهد و

دولت‌های سلطه‌جو را بر

شرکت‌های خصوصی و فراملیتی

چیره می‌کند

شهروندان خود هستند، هنگامی که آنها در ایفای این مسئولیت خود کوتاهی کنند، وظیفه دفاع از شهروندان آن کشور به جامعه بین‌المللی منتقل خواهد شد. این اصل باید هدایتگر جامعه بین‌الملل در اتخاذ سیاست‌های مناسب باشد، یکی از اعتراض‌های اصلی من به مداخله آمریکا در عراق آن است که در این عملیات قدرت آمریکا جانشین مشروعیت بین‌المللی گردید بدین ترتیب اصل مزبور فدا شد." (ص)

نکته‌ای که در اینجا از دیدگاه سوروس نادیده گرفته می‌شود، توانایی‌های نظامی و امکانات لجستیکی امریکاست که در هیچ‌یک از شرکای غربی دیده نمی‌شود، درگیری‌های بوسنی، افغانستان و عراق نشان داده است که حجم عملیات‌های نظامی به گونه‌ای است که شرکای غربی آمریکا از پس هزینه‌های آن بر نمی‌آیند، از این رو ترجیح می‌دهند که رهبری عملیات را به آمریکا واگذار کنند، به همین خاطر حتی اگر جامعه بین‌المللی در صدد مداخله در امور داخلی کشورها برآید. همانند اتفاقی که در بوسنی افتاد. در عمل این ارتش امریکاست که به خاطر توانایی نظامی خود رهبری عملیات را به دست می‌گیرد و به همان نسبت نیز سهم خواهی بیشتری می‌کند. در این حالت به نظر می‌رسد ادعای

برتری جویانه نئونکان‌ها در سیاست‌های بین‌المللی مبتنی بر واقعیت معادلات کنونی جهان است که آمریکا را در کفه‌ای نابرابر نسبت به شرکا و رقبا نشان می‌دهد. در این شرایط آیا توصیه سوروس به تیم بوش مبنی بر مدارا با سایر کشورها یک توصیه اخلاقی است؟ و آیا می‌توان انتظار داشت حاکمیت آمریکا با توانایی بالقوه و بالفعل خود در جهت اعمال رهبری این کشور سودنجوید؟ در پاسخ به این تناقض استراتژیک، سوروس به پاسخ قانع‌کننده‌ای دست پیدا نمی‌کند و با اذعان به ضعف شرکای غربی در بحران رواندا و بوسنی می‌گوید: "من در دفاع از رویکرد چندجانبه مدعی آن نیستم که ایالات متحده باید تحت هر شرایطی از طریق سازمان ملل متحد اقدام کند. از آنجا که سازمان نقایص بسیاری دارد و احتمال اصلاح آن بعید می‌نماید، بعضاً خارج شدن از چارچوب آن نامناسب نخواهد بود. من اعتقاد دارم که مداخله ما در کوزوو بدون مجوز سازمان ملل متحد موجه بود و در مورد بوسنی هم اگر به جای سازمان ملل به ناتو اتکا کرده بودیم نتایج بهتری به دست می‌آمد. اما اقدام یکجانبه‌ای را که بر خلاف افکار عمومی بین‌المللی باشد نمی‌توان موجه دانست و چنین اقدامی می‌تواند با برانگیختن دنیا علیه ما امنیت ملی آمریکا را

به خطر اندازد. این همان نتیجه‌ای است که دولت بوش با یکجانبه‌گرایی نامعقول خود به دست آورده است. ما نیاز به یک مبنای قوی برای مشروعیت اقدامات خود داریم. ما می‌بایست قبل از فکر کردن به تهاجم علیه عراق حمایت بیشتری را به خود جلب می‌کردیم. این حمایت می‌توانست نه فقط از طرف اروپا بلکه از طرف کشورهای کمتر توسعه یافته مانند کشورهای اسلامی صورت بگیرد." (ص ۱۰۹)

با ارزیابی دقیق این بخش از دیدگاه‌های سوروس شاید این استنباط شکل گیرد که فراهم آوردن شرایط ذهنی و با به تعبیر او مشروعیت بخشی به مداخله نظامی در سایر کشورها به نوعی همراه کردن شرکای غربی با استراتژی دولت مردان کاخ سفید است و در واقع القای یک نوع حس همکاری و همراهی به سایر کشورهای ذینفع است، بی آن‌که در واقعیت عینی آمریکا قدرت و اعمال نفوذ خود را در عرصه بین‌المللی با دیگران تقسیم کند، در حالی که سوروس در پس این بازی ظریف دیپلماتیک هدف بالایی را جست‌وجو می‌کند.

جهان چنان یک بازار

شامه اقتصادی سوروس او را به این نکته رهنمون می‌سازد که سلطه طلبی عریان تیم بوش بیش از هر چیز به آزدگی خاطر شرکای غربی منجر خواهد شد و نمی‌توان منکر شد که تأثیر روانی این شکاف بازارهای اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. او می‌گوید:

"در حال حاضر آمریکا نباید سعی کند که رهبری جامعه کشورهای دموکراتیک را به دست آورد. این ایده با مقاومت‌های فراوانی روبرو خواهد شد. ایالات متحده البته با یک رئیس جمهور دیگر - می‌تواند تغییر منویات قلبی خود را با ایجاد جامعه‌ای متشکل از دموکراسی‌های در حال توسعه که ایالات متحده و اعضای اتحادیه اروپا به آن تعلق ندارند، به اثبات برسانند. برخورد جهان توسعه یافته و جهان در حال توسعه منجر به شکست دور مذاکرات تجاری در قطر (دوحه) شد. آینده جهانی شدن به شدت در معرض خطر است. این امکان وجود دارد که معاملات دوجانبه بر توافق‌های چندجانبه غلبه نماید." (ص ۱۱۱)

درواقع نقد ایدئولوژیک سوروس از یکجانبه‌گرایی و برتری جویی دکترین بوش بیش از آن‌که به جنبه‌های معرفتی (اپیستمولوژیک) این دکترین معطوف باشد، به تأثیرات عینی آن در مناسبات تجاری و اقتصادی توجه دارد و نباید چنین اندیشید که این میلیارد در مجاری تبار در کتاب

تاریخ معاصر نشان داده اگر کشورهای در حال توسعه تعریف مشخصی از منافع راهبردی خود نداشته باشند در دور جدید گرفتار بازی‌های متفاوتی خواهند شد. با آن‌که فراملیتی‌ها مانند نئونکان‌ها با بمب و موشک به سراغ ما نمی‌آیند، اما ضعف بنیه اقتصاد ملی در مواجهه با آنها آثار تخریبی بیشتری را در ساختار اجتماعی و اقتصادی ما بر جای خواهد گذاشت، بی آن‌که در این نبرد پنهان، هویتی آرمانی و حماسی برای ما به یادگار بماند

با خروج جهان از معادله جنگ سرد قدرت‌های اروپایی با در پیش گرفتن رویکرد چندجانبه‌گرایی به واقع رهبری آمریکا را به چالش کشیده‌اند و در شرایط عادی دلیل برای پذیرش رهبری آمریکا نمی‌بینند

خود منادی یک اندیشه رهایی بخش ضد امپریالیستی شده است. سوروس نمی‌تواند نگرانی خود را پنهان کند که افراطی‌گری نئوکان‌ها جهانی شدن اقتصاد را در معرض نابودی قرار می‌دهد و دولت‌های سلطه‌جو را بر شرکت‌های خصوصی و فراملیتی چیره می‌کند.

سوروس می‌گوید: "جهانی شدن درحقیقت از بسیاری جهات یک تحول مطلوب به‌شمار می‌رود. تجارت بین‌المللی به نفع همه طرف‌هاست به این معناکه برندگان می‌توانند خسارت بازندگان را جبران نمایند و علاوه بر آن با مازاد درآمد مواجه خواهیم بود. به علاوه تشکیلات خصوصی بهتر از دولت تولید ثروت می‌نمایند. دولت‌ها همچنین گرایش به سوءاستفاده از قدرت خود دارند، جهانی شدن درجه‌ای از آزادی فردی را ایجاد می‌کند که هیچ دولتی به تنهایی قادر به ایجاد و تضمین آن نیست." (ص ۹۳)

سوروس با آن‌که پیامدهای منفی جهانی شدن را از نظر دور نمی‌دارد، حتی در پارهای موارد آن را تشدیدکننده فقر در کشورهای حاشیه می‌داند، اما این روند را در مجموع به سود اقتصاد بین‌المللی می‌داند و تلاش او در کتاب معطوف به آن است که روند جهانی شدن با اولویت بخشیدن به شرکت‌های خصوصی و فراملیتی از گزند یکجانبه‌گرایی دولت نئوکان‌ها و همچنین احزاب چپ دنیا مضمون بماند.

او می‌گوید: "من نگران آن بودم که ائتلاف ناآگاهانه میان بنیادگرایان بازار در جناح راست و فعالان مخالف جهانی شدن در جناح چپ، به تضعیف یا نابودی نهادهای مالی بین‌المللی بینجامد." (ص ۹۵)

تلاش برای به‌دست آوردن مجدد رهبری سرمایه‌مداری جهانی

نکته مهمی که سوروس به آن اشاره می‌کند، ضربه متقابلی است که فروپاشی شوروی سابق به هژمونی امریکادار جهان وارد ساخت. او می‌گوید: "در دوران جنگ سرد موجودیت جهان آزاد مورد تهدید قرار داشت و لذا می‌بایست از حمایت یک ابرقدرت برخوردار می‌گردید، دموکراسی‌های غربی در قالب ناتو که مشخصاً تحت سلطه ایالات متحده قرار داشت به یکدیگر پیوستند اما به محض آن‌که تهدید حمله اتحاد شوروی به جهان آزاد از میان برداشته شد، انگیزه اصلی برای اتحاد کشورهای غربی در زیر سایه حمایت و برتری ایالات متحده از بین رفت و تمایل سایر کشورها به تسلیم در مقابل اراده یک ابرقدرت کاهش یافت." (ص ۱۴۵)

آنچه سوروس به آن اشاره می‌کند یعنی ضربه خوردن هژمونی امریکا، می‌تواند یکی از انگیزه‌های اصلی نئوکان‌ها در یکجانبه‌گرایی

باشد. زیرا با خروج جهان از معادله جنگ سرد قدرت‌های اروپایی با در پیش گرفتن رویکرد چندجانبه‌گرایی به‌واقع رهبری امریکا را به چالش کشیدند و در شرایط عادی دلیل برای پذیرش رهبری امریکانمی‌بینند. برخی چالش‌های آلمان و فرانسه با امریکا در چند سال اخیر موید نکته است بویژه مخالف شدید فرانسه با حمله نظامی امریکا به خاک عراق که تنش‌های شدیدی را میان دو کشور به همراه داشت. درواقع نئوکان‌هایی آن‌که به شرایط جدید معادلات جهانی توجه‌کنند، درصددند تا هژمونی خود را در همان حد و اندازه دوران جنگ سرد احیا نمایند.

سوروس با اشاره به کشاکش دولت‌های اروپایی با امریکا در مقطع حمله نظامی به عراق با آن‌که یکجانبه‌گرایی نئوکان‌ها را در مرحله آغازین تهاجم موفقیت‌آمیز می‌بیند و حتی قطعنامه ۱۴۸۳ شورای امنیت را مشروعیت‌بخشی به این حمله نظامی می‌داند، اما پیامدهای بعدی آن را عاملی برای زمین‌گیر شدن امریکا در باتلاق عراق می‌بیند. اکنون بحران بگونی‌های است که نئوکان‌ها حاضر به تعدیل سیاست یکجانبه‌گرایی‌شان خود شده‌اند و دست‌کمک بمسوی سازمان ملل و شرکای خود دراز کرده‌اند، با این حال هنوز هم حاضر به تقسیم امتیازات در عراق نیستند. سوروس می‌گوید:

"ما در عراق به گل نشسته‌ایم، نه تنها جان سر‌بازان ما در خطر قرار دارد، بلکه توان نظامی ما نیز زیر سوال رفته است. برای خروج از این بحران راه آسانی وجود ندارد. دولت بوش مشتاق است که سازمان ملل متحد را بیشتر درگیر کند ولی حاضر نیست امتیازات لازم را بدهد. کوفی عنان به روشنی اعلام نمود که پیش از آن‌که وی نیروهای خود را به خطر اندازد، نقش سازمان ملل باید به‌طور کامل تعریف شود. در این شرایط بعید است که دیگر کشورها یا خود سازمان ملل متحد در این زمینه کمک چندانی ارائه کنند." (ص ۷۰)

شاید بتوان گفت انگیزه مهمی که در پس حمله یکجانبه امریکا به عراق نهفته بود، پیام به متحدان اروپایی بود که مابری عمل کردن در جهان، حتی منطقه بحران‌زاده خاورمیانه، نیز به‌کمک ناتو ندر نیویورک به‌همین دلیل منافع حاصل از آن را نیز تقسیم نخواهیم کرد و این همان نقطه‌ای است که سوروس را به شگفتی واداشته تا آنجا که می‌گوید: "فهمیدن این مطلب دشوار است که بیزیدنت بوش چگونه توانسته تا این اندازه بدون فکر و بدون آمادگی برای دوران پس از جنگ، وارد جنگ خرم‌خلیج علیه عراق شود. اختراهای متعددی در این خصوص مطرح شد چنان‌سوی افرادی که در جریان جنگ اول خلیج از مسئولیت برخوردار بودند و چه از طرف متحدان اروپایی ما، اما احتیاط معمول ژئوپولیتیک‌های واقع‌گرا در مقابل غرور سلطه‌طلبان وزارت دفاع رنگ باخت." (ص ۶۸)

واقعیت آن است که اندیشه سوروس شرکت‌های فراملیتی‌ای را نمایندگی می‌کند که تعلق خاطری به منافع ملی هیچ‌کشوری ندارند و دوری و نزدیکی آنان به دولت‌ها، بر مبنای میزان منفعتی است که از این روابط عایدشان می‌شود. این جریان اکنون با تمام وجود احساس می‌کند که نئوکان‌ها با اولویت دادن به منافع ملی امریکا در حال برهم‌زدن قاعده بازی فراملیتی‌ها هستند

با آن‌که سوروس بر مرزبندی ایدئولوژیک تئوری جامعه باز و دیدگاه سلطه‌جویانه نئوکان‌ها تأکید می‌کند، اما در تعریف حاکمیت ملی کشورها و مکانیسم مداخله در امور داخلی آنان با چالشی تئوریک مواجه می‌شود

سوروس تلاش می‌کند تا شرایط به وجود آمده بعد از جنگ سرد را به نئوکان‌ها تفهیم کند و این که علیرغم موقعیت برتر ایالات متحده، بیکه تازی سازوکار بازار جهانی را مختل خواهد کرد، اما پرسش اساسی این است که دست‌کشیدن ایالات متحده از هژمونی مطلق تا کجا باید پیش رود تا به سرنوشت شوروی سابق دچار نشود؟

واقعیت آن است که اندیشه سوروس شرکت‌های فراملیتی‌ای را نمایندگی می‌کنند که تعلق خاطر به منافع ملی هیچ‌کشوری ندارند و دوری و نزدیکی آنان به دولت‌ها، بر مبنای میزان منفعتی است که از این روابط عایدشان می‌شود. این جریان اکنون با تمام وجود احساس می‌کند که نئوکان‌ها با اولویت دادن به منافع ملی آمریکا در حال برهم‌زدن قاعده بازی فراملیتی‌ها هستند. سوروس این چالش را به یک تضاد ایدئولوژیک تعبیر می‌کند. چالشی که در یک طرف آن یک‌جانبه‌گرایی نئوکان‌ها و درسوی دیگر آن چندجانبه‌گرایی فراملیتی‌هاست. او با آگاهی از جایگاه کنونی آمریکا تلاش می‌کند نئوکان‌ها را قانع سازد که در چارچوب روابط بین‌المللی نیز می‌توانند منافع ملی آمریکا را تأمین کنند و هنوز ایالات متحده حرف اول را در مناسبات جهانی می‌زند، به شرط آن‌که جایگاه دیگران را نادیده نگیرد. اما آیا واقعیت امر نیز موید دیدگاه سوروس است؟ اگر چنان‌که سوروس می‌گوید تأمین منافع، حرف نخست رادر عرصه سیاست بین‌المللی می‌زند، در آن صورت چه تضمینی وجود دارد که همکاران دیروز و رقبای امروز آمریکا، خود را در هر شرایطی ملزم به پذیرش جایگاه کاربزماتیکی آمریکا ببینند؟ آیا منافع جوی حاکم بر یک همکاری مشترک، طرف‌های بازی را مجاز نمی‌کند که در صورت متضرر شدن، قاعده بازی را تغییر دهند؟ تلاش‌های مالی و اقتصادی بی‌رحمانه‌ای که در دهه اخیر فراملیتی‌ها سازمان‌دهی آن را به عهده داشته‌اند، به خوبی حاکی از آن است که آنان بدون هیچ‌گونه ترحمی مرزها را در می‌نورند و اقتصادهای ملی را از پا درمی‌آورند، حتی اگر متعلق به رهبر جهان آزاد باشد. بحران صنایع فولاد، نساجی، کفش، پوشاک و اتومبیل‌سازی در آمریکا که در وهله نخست ناشی از هجوم کالا‌های خارجی است، نشان می‌دهد که در چند جانبه‌گرایی مورد نظر سوروس نیز هیچ حاشیه‌امینتی برای منافع ملی وجود ندارد. این خطر را نئوکان‌ها به خوبی احساس می‌کنند و می‌دانند که اگر از برتری نظامی خود سود نجویند، در کشاکش درگیری، فراملیتی‌ها پایگاه‌های خود را به تدریج از دست خواهند داد. بحران مالی در روسیه، آسیای جنوب شرقی و بحران‌های شدید در بازارهای بورس جهانی طی دهه گذشته رد پای جریان فراملیتی‌بوژه سوروس را در دیکته کردن سیاست‌های خود به دولت‌ها نشان می‌دهد. با آن‌که سوروس همدلانه تلاش می‌کند که خود را شهروند آمریکایی نامیده و وفادار به هژمونی آمریکان نشان دهد، اما شرایط عینی بعد از جنگ سرد به گونه‌ای انکارناپذیر گویای این است که بعد از فروپاشی بلوک شرق هیچ‌گونه دلیل منطقی برای اعمال سلطه ایالات متحده وجود ندارد و این کشور نیز باید نقش جدیدی را برای خود تعریف کند؛ نقشی که به معنای افول امپراتوری آمریکا است و قرار گرفتن در پازل شرکت‌های فراملیتی را به دنبال دارد. شاید اگر دولتمردان آمریکایی به پیامدهای اجتناب‌ناپذیر فروپاشی بلوک شرق واقف بودند، هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد که این پدیده صورت واقعی به خود بگیرد و کماکان معادله جنگ سرد را حفظ می‌کردند.

سوروس در بخشی از کتاب با ترسیم چشم‌انداز تاریخی سرمایه‌داری فاتحانه می‌گوید: "من جهانی شدن را به معنای توسعه بازارهای مالی جهانی، رشد شرکت‌های فراملیتی و سلطه روزافزون آنها بر اقتصادهای ملی مورد استفاده قرار می‌دهم. (ص ۸۸) جهانی شدن در مفهومی که بیان شد، یک پدیده نسبتاً جدید است که وجه تمیز زمان حال با پنجاه یا حتی بیست و پنج سال پیش است. (ص ۸۹) توازن مزیت‌ها به قدری به نفع سرمایه‌های نقدی تغییر کرده که اغلب گفته می‌شود شرکت‌های چندملیتی و بازارهای مالی بین‌المللی به نوعی جایگزین حاکمیت دولت‌ها شده‌اند." (ص ۹۳)

با این حساب شاید حمله ایالات متحده به عراق آخرین حلقه از واکنش‌های نظامی یک جریان رو به افول باشد که در کشاکش با فراملیتی‌ها مذبوحانه به دنبال تثبیت موقعیت خویش است، این جریان با آن‌که وجهه نظامی خود را در این درگیری هرینه کرد، تلاش داشت تا با حاکم شدن بر منابع نفتی خاورمیانه رقبای خود را به تبعیت از هژمونی ایالات متحده فراخواند، اما اکنون نشانه‌هایی از تغییر این سیاست به چشم می‌خورد، پذیرش حکمیت اروپا در بحران هسته‌ای ایران و اعلام عقب‌نشینی زمان‌بندی شده از عراق و تن دادن به توافق اسرائیل با فلسطینی‌ها نشان می‌دهد که نئوکان‌ها بیش از پیش ناچارند که الزام‌های دوران گذار را بپذیرند و هژمونی مطلق آمریکا را با دیگران قسمت کنند. اما آیا نزاع درونی سرمایه‌داری جهانی و افول ایالات متحده از موقعیت تصمیم‌گیرنده بلاهنازع به معنای بهره‌بردن کشورهای در حال توسعه از شرایط جدید است؟ تاریخ معاصر نشان داده که الزاماً چنین نیست و اگر کشورهای در حال توسعه تعریف مشخصی از منافع راهبردی خود نداشته باشند در دور جدید گرفتار بازی‌های متفاوتی خواهند شد. با آن‌که فراملیتی‌ها مانند نئوکان‌ها با بمب و موشک به سراغ ما نمی‌آیند، اما ضعف بنیه اقتصاد ملی در مواجهه با آنها آثار تخریبی بیشتری را در ساختار اجتماعی و اقتصادی ما بر جای خواهد گذاشت، بی‌آن‌که در این نبرد پنهان، هویتی آرمانی و حماسی برای ما به یادگار بماند. سوروس در کتاب خود از یک گذار اجتناب‌ناپذیر سخن می‌گوید که در انتهای آن نشانی از بر قدرت‌های دوران جنگ سرد باقی نخواهد ماند و شرکت‌های فراملیتی بر دولت‌ها چیده خواهند شد. در این صورت ما چگونه به استقبال شرایط جدید خواهیم رفت آیا روندی انزواگرایانه در پیش می‌گیریم یا این‌که حاکمیت ملی را در فرایند جهانی شدن استحاله خواهیم کرد و یا به طراحی راه سوم می‌پردازیم؟ آنچه را که باید بپذیرفت الزام مادر طی کردن یک روند آزمون و خطاست، چرا که به تعبیر سوروس ما به عنوان بازیگران موقعیت‌های اجتماعی محکوم به اشتباه کردن هستیم، اما گام مهم بعدی رسیدن به یک جمع‌بندی عمیق و همه‌جانبه از مولفه‌های یک استراتژی واقع‌گرایانه است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اشاره به سخنرانی جورج بوش خطاب به اجلاس مشترک کنگره و ملت آمریکا ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱.
۲. پروژه قرن نوین آمریکایی، بیانیه اصول، سوم ژوئن ۱۹۹۷.
۳. اشاره به کتاب قلعه حیوانات، تألیف جورج اورول. □

شهرستان تهران
شماره ۱۳۸۸
شماره ۱۳۸۸
شماره ۱۳۸۸